

سعدی منسوب به کیست، «سعد بن ابی بکر» یا «سعد بن زنگی»؟

دکتر لقمان محمودپور^۱

چکیده

این که سعدی منسوب به کدام «سعد» است هنوز به طور قطع معلوم نشده است. گروهی او را منسوب به «سعد بن زنگی» و گروهی او را منسوب به «سعد بن ابی بکر» دانسته‌اند. غالب محققان معاصر جزو گروه اخیرند. نوشتار حاضر به منظور تشخیص همین امر با استفاده از منابع مربوط و عمدتاً آثار سعدی به تحقیق در این مسئله پرداخته است. یافته‌های تحقیق به این شرح است: یک مورد از همنشینی سعدی با «سعد بن زنگی» و این که سعدی او را نصیحت کرده در آثار سعدی به دست آمده که همین مورد به تنهایی انتساب سعدی به «سعد بن زنگی» را تأیید و انتساب او به «سعد بن ابی بکر» را منتفی می‌سازد. همچنین شواهد گوناگونی از آثار سعدی استخراج گردیده دال بر این که سعدی سال‌ها قبل از بازگشت به شیراز و ملازمت درگاه «ابوبکر بن سعد» و پسرش «سعد بن ابی بکر» و سال‌ها قبل از سرودن *بوستان* و *تصنیف گلستان*، به «سعدی» معروف بوده و مردم او را به «سعدی» می‌شناخته‌اند. این‌ها نیز انتساب سعدی به «سعد بن ابی بکر» را منتفی می‌سازد. در این نوشتار رأی و دلایل کسانی که معتقدند سعدی منسوب به «سعد بن ابی بکر» است نقد و تحلیل شده و نادرستی آن نشان داده شده است. می‌توان نتیجه گرفت سعدی که بر اساس مدارک و شواهد ارائه شده در این نوشتار منسوب به «سعد بن زنگی» است و دوران او را به خوبی درک کرده است نه در اوایل قرن هفتم بلکه در سه دهه آخر قرن ششم متولد شده است. معلوم شدن زمان حدودی تولد سعدی، برخی ابهامات موجود در نوشته‌هایش را روشن می‌کند.

کلیدواژه‌ها: سعدی، وجه تخلص، همنشینی، سعد بن زنگی، سعد بن ابی بکر، آثار.

۱- مقدمه

نام «سعدی»، شاعر بزرگ و شیرین‌سخن شیراز، از جمله مأنوس‌ترین و آشناترین نام‌ها در میان شاعران زبان فارسی است؛ اما این که چرا به «سعدی» معروف شده و «سعدی» منسوب به کیست، تا کنون به طور قطع معلوم نشده است. نوشتار ذیل به بیان و توضیح رأی در این مورد می‌پردازد.

۱-۱- بیان مسئله

محققان معاصر بر این باورند که سعدی در اوایل قرن هفتم متولد شده و در زمان حکمرانی «سعد بن زنگی» (۵۹۹ تا ۶۲۳ ه. ق) خیلی جوان بوده و لذا دوران او را درک نکرده است. بر همین اساس معتقدند که «سعدی» منسوب به «سعد بن ابی‌بکر» (متوفای ۶۵۸ ه. ق) است و تخلص شعری خود را از نام او گرفته است.

اما علی‌رغم این، سعدی دوران «سعد بن زنگی» را درک کرده و او را نصیحت هم کرده و این در آثارش آمده است. بر این مبنا و به استناد شواهد و اشارات گوناگونی که از آثار منظوم و منثور سعدی استخراج شده، و همگی نشان می‌دهد که سعدی سال‌ها قبل از تألیف *بوستان* و *گلستان* و بازگشت به شیراز تخلص «سعدی» داشته، باید گفت انتساب سعدی به «سعد بن ابی‌بکر» مبنایی ندارد و سعدی تخلص شعری خود را از نام او نگرفته است.

۲-۱- پیشینه تحقیق

در مورد این که سعدی منسوب به کیست و تخلص شعری خود را از نام چه کسی گرفته است، دو رأی وجود دارد: جمعی از تذکره‌نویسان و شرح‌حال‌نویسان او را منسوب به «سعد بن زنگی» پنجمین اتابک سلغری دانسته‌اند که از سال ۵۹۹ تا ۶۲۳ حکومت می‌کرده است. میرخواند در *حیب السیر*، آذر در *آتشکده آذر*، و هدایت در *مجمع‌الفصحا* از جمله این تذکره‌نویسان‌اند که بر این باورند (نک: صفا، ۱۳۷۲، جلد ۳: ۵۸۹/۱). از معاصران نیز دکتر خزائی بر این باور بوده است (نک: خزائی، ۱۳۶۶: ۵۴). گروهی دیگر او را منسوب به «سعد بن ابی‌بکر» هفتمین اتابک سلغری دانسته‌اند که پسر «ابوبکر بن سعد» و نوه «سعد بن زنگی» بوده است. موقعی که سعدی در سال ۶۵۵ *بوستان* را به نظم کشیده، او جوان بوده و سعدی در ابیاتی که در مدح او گفته به جوانی او اشاره کرده است (نک: سعدی، ۱۳۶۹: ۲۰۸). این شاهزاده جوان پس از مرگ پدرش فقط ۱۲ روز حکومت کرد و در ۱۷

جمادی الاولی سال ۶۵۸ درگذشت. سعدی در مرثیه‌ای که در مرگ او سروده جوان‌مرگی او را ذکر کرده و گفته است: «پس از مرگ جوانان گل مماناد» (همان: ۷۵۹). ابن فوطی (متوفای ۷۲۳ هـ.) نخستین کسی بوده که سعدی را منسوب به این اتابک جوان دانسته است؛ او فقط گفته سعدی منسوب به «سعد بن ابی بکر» است و توضیح بیشتری نداده است (نک: ابن الفوطی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۵: ۲۴۸). حمدالله مستوفی هم در تاریخ‌گزیده چنین گفته است (نک: مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۳۴). قریب به اتفاق محققان معاصر نیز بر این باورند که سعدی منسوب به همین شاهزاده جوان یعنی «سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی» بوده و تخلص شعری خود را از نام او گرفته است. علامه قزوینی در مقاله «ممدوحین شیخ سعدی» در معرفی «سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی» - که از ممدوحین شیخ سعدی بوده - می‌گوید: «چنانچه از تاریخ‌گزیده و مزارات شیراز مستفاد می‌شود شیخ از بستگان و منتسبان این شاهزاده بوده و همانا تخلص وی نیز از نام او مأخوذ است» (قزوینی، ۱۳۱۶، به نقل از حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۳۹۸). ملک‌الشعراى بهار نیز همین گونه معتقد بوده و در کتاب سبک‌شناسی می‌نویسد: «در جمله سعدی تخلص خود را از نام شاهزاده ادب‌پرور سلغری یعنی سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی ولیعهد اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعد گرفت» (بهار، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۱۱). عباس اقبال آشتیانی بر این رأی اصرار تمام دارد. او در نوشته‌های خود انتساب سعدی به «سعد بن زنگی» را نفی و انتساب او به «سعد بن ابی بکر» را تأیید و تأکید می‌کند. در مقاله «زمان تولد و اوایل زندگی سعدی» که در سال ۱۳۱۶ نگارش یافته و در کتاب سعدی‌نامه چاپ شده می‌گوید: «این که بعضی سعدی را مداح اتابک سعد بن زنگی (۵۹۹ تا ۶۲۳) و تخلص او را مأخوذ از نام این اتابک گرفته‌اند، خطای محض است...». سعدی از خواص اتابک‌زاده سعد بن ابی بکر بن سعد زنگی بوده و تخلص او از نام این سعد دوم گرفته شده نه از نام جدش سعد بن زنگی» (اقبال آشتیانی، ۱۳۱۶، به نقل از حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). او در کتاب تاریخ معول و اوایل آیام تیموری (نک: اقبال آشتیانی، ۱۳۸۶: ۳۸۵ و ۳۸۹) و نیز در تاریخ ایران (نک: پیرنیا و دیگران، ۱۳۸۰: ۴۸۳ و ۴۸۴) این سخن را تکرار می‌کند. یان ریپکا، خاورشناس چک، هم بر این باور است (نک: یان ریپکا و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۵۲ و بویل، ۱۳۸۵، ج ۵: ۵۶۲). دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران ضمن اشاره به اختلاف رأی موجود در مورد تخلص «سعدی» می‌نویسد: «بنا بر نظر ابن الفوطی در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب به علت انتساب سعدی است به سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی؛ و این نظر ثانوی مورد قبول غالب محققان معاصر است. اما مطلقاً بعید

به نظر نمی‌آید که سعدی نام شاعری خود را از نام سعد بن زنگی گرفته باشد زیرا در اواخر روزگار آن اتابک جوانی نزدیک به بیست سالگی بود» (صفا، ۱۳۷۲، جلد ۳: ۵۸۹/۱). اما در کتاب تاریخ ادبیات ایران که خلاصه تاریخ ادبیات در ایران است، به صراحت آمده که: «تخلص سعدی به سبب انتساب این استاد سخن به سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی است» (ترابی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۱۱). سایر محققان نیز این رأی را در آثار خود آورده‌اند.

۳-۱- ضرورت و اهمیت تحقیق

شناخت و آگاهی ما از سعدی، به‌ویژه از سال تولد او، بر حسب این که منسوب به «سعد بن زنگی» باشد یا منسوب به «سعد بن ابی بکر» کاملاً متفاوت می‌شود. سعدی منسوب به یکی از این‌هاست. اگر به صورت صحیح معلوم شود که سعدی منسوب به کدام یک است، معلومات مترتب بر آن در مورد سعدی نیز صحیح خواهد بود؛ اما اگر در تشخیص «سعدی» که «سعدی» منسوب به اوست اشتباه شود، معلومات مترتب بر آن در مورد سعدی نیز نادرست و باطل خواهد بود و تحقیق این مسئله به زدودن جزئی از ابهام موجود در شرح حال بزرگترین نویسنده زبان فارسی و یکی از بزرگترین شاعران ادب فارسی کمک خواهد کرد.

۲- بحث

کسانی که سعدی را منسوب به «سعد بن ابی بکر» می‌دانند، دلیلی نیآورده‌اند که به طور قطع بر این امر دلالت کند. آن‌ها از گذشتگان نقل کرده‌اند که آن نیز بدون سند و مدرک است. آن‌ها همچنین به مواردی استناد کرده‌اند که به نظر آن‌ها دال بر این است که سعدی در اوایل قرن هفتم متولد شده و لذا دوران «سعد بن زنگی» را درک نکرده است. از روی این موارد نتیجه گرفته‌اند که سعدی باید منسوب به «سعد بن ابی بکر» باشد و این را هم پذیرفته‌اند که سعدی تا سال ۶۵۶ نیازی به تخلص شعری نیافته است و شعری نگفته که در آن از تخلص «سعدی» استفاده کرده باشد. مهم‌ترین مواردی که قائلان به انتساب سعدی به «سعد بن ابی بکر» بدان استناد کرده‌اند ذیلاً بررسی و تحلیل می‌شود.

۲-۱- استبعاد عمر طولانی برای سعدی

بزرگان معاصر عمر طولانی برای سعدی را بعید دانسته و اقوال تذکره‌نویسان در مورد طول عمر او را چندان موثق ندانسته‌اند. اینان دنبال مدرکی گشته‌اند که صراحتاً طول عمر سعدی را ذکر و ثابت نموده

باشد، در حالی که خود نیز مستبعد بودن طول عمر سعدی را ثابت نکرده و دلیلی قطعی برای آن نیاورده‌اند. علامه قزوینی می‌گوید: «... مگر آن که برای سعدی چنان که مشهور است عمر خارج از عادت صد و بیست ساله قائل شویم که فی الواقع هیچ دلیلی که ادنی اطمینانی بدان توان نمود بر آن قائم نیست» (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۶۶) و عباس اقبال آشتیانی می‌گوید: «... صد و بیست سال عمر شیخ و ماده تاریخ‌هایی که بعدها از روی همین اشاره ساخته‌اند همه افسانه است» (اقبال آشتیانی، ۱۳۱۶، به نقل از حسن‌لی، ۲۰۷: ۱۳۸۰). دکتر صفا هم می‌گوید: «... اگر در سال ۵۸۵ ولادت یافته باشد می‌بایست هنگام وفات یکصد و شش سال از عمر وی گذشته باشد و این مستبعد است مگر آن که قول بعضی از تذکره‌نویسان متأخر را که چندان موثق نیست درباره طول عمر وی بپذیریم» (صفا، ۱۳۷۲، جلد ۳: ۵۹۱/۱).

برای بعید بودن عمر طولانی سعدی دلایل قانع‌کننده‌ای ارائه نشده است. و ما نمی‌دانیم چرا عمر طولانی او مستبعد است، در حالی که هنوز تاریخ تولد او مشخص نشده است؟ پذیرفتن عمری طولانی برای سعدی منطقی‌تر است تا انتساب او به «سعد بن ابی بکر». دکتر صفا می‌گوید اگر سعدی را منسوب به «سعد بن ابی بکر» بدانیم «این نظر مستلزم آن است که سعدی تا نزدیک سال ۶۵۵ که تاریخ بازگشت او به فارس و درآمدن در ظل عنایت ابوبکر بن سعد و پسرش سعد بن ابوبکر است، یعنی تقریباً تا پنجاه‌سالگی خود اصلاً شعری نگفته و به تخلص حاجت نیافته باشد» (همان: ۵۸۹/۱). طبعاً قبول چنین چیزی غیرمنطقی‌تر است تا قبول طول عمر سعدی. برای عمر طولانی او قرائن و شواهد گوناگونی در آثار او وجود دارد. پذیرفتن گفته‌ها و اشارات و قرائنی که سعدی به دست داده و استناد به آن‌ها، امری طبیعی است؛ اما دلیلی برای قبول حدس محققان معاصر مبنی بر این که وی عمری طولانی نداشته وجود ندارد؛ چرا که قرائن و اشارات نه تنها گفته آن‌ها را تأیید نمی‌کند بلکه آن را متنفی می‌سازد.

نمونه‌های گوناگونی برای طول عمر در آثار سعدی وجود دارد که نشان می‌دهد سعدی کسانی را دیده که عمری طولانی داشته‌اند. و این بدین معنی است که افراد طویل‌العمر در زمان سعدی هم بوده‌اند و سعدی نیز برخی از آن‌ها را دیده و هیچ مستبعد هم نبوده است و اگر سعدی هم یکی از این‌ها بوده باشد هیچ مستبعد نیست؛ کما این که در روزگار ما هم چنین کسانی بوده و هستند، و می‌بینیم که مستبعد هم نیست. در گلستان می‌گوید: «... گفتمش: خیر است؟ گفت: پیری

صدوپنجاهساله در حالت نزع است و به زبان عجم چیزی همی گوید و مفهوم ما نمی‌گردد، گر به کرم رنجه شوی، مزد یابی. باشد که وصیتی همی کند» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۴۷) و در جای دیگری در وصف مرد مسنی می‌گوید:

پیری اندر قبیلۀ ما بود که جهان‌دیده‌تر ز عنقا بود
صد و پنجه بزیست یا صد و شصت بعد از آن پشت طاقتش بشکست

(همان: ۸۵۱)

در روزگار ما هم «سید محمدعلی جمالزاده» از پیشگامان نشر ساده فارسی ۱۰۶ سال زندگی کرد. او در سال ۱۲۷۰ شمسی متولد شد و در سال ۱۳۷۶ شمسی فوت نمود (نک: شریفی، ۱۳۸۷: ۴۷۰ و آرین‌پور، ۱۳۷۹: ۲۷۳) و کاملاً واقعی هم بود و تاریخ تولد و وفات او در منابع متعدد دیگر هم ثبت شده است. این در حالی است که دکتر صفا عمر ۱۰۶ سالگی برای سعدی را «مستبعد» می‌داند. مواردی که سن بالایی داشته‌اند در همه زمان‌ها بوده‌اند.

۲-۱-۱- دلالت معنایی «پنجاه» در بیت «ای که پنجاه رفت و...»

محققان معاصر تولد سعدی را در اوایل قرن هفتم - بین سال‌های ۶۰۰ تا ۶۰۶ و برخی حتی بالاتر بین ۶۱۰ تا ۶۱۵ - دانسته‌اند. اولین کسی که به این موضوع اشاره کرده شادروان استاد عبدالعظیم قریب گرکانی بوده است. او در مقدمه گلستان، که در سال ۱۳۱۶ به چاپ رسیده، در مورد تاریخ تولد سعدی گفته: «تولد شیخ باید در حدود ششصد یا ششصد و شش یا قریب به این حدود باشد» (قریب، ۱۳۱۰، به نقل از حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۶۲۰) و در مقدمه‌اش بر بوستان سعدی نیز گفته: «تولد وی در اوایل قرن هفتم هجری بوده» (قریب، ۱۳۸۴: هجده). دکتر رضازاده شفق هم می‌گوید: «پس تولد او در حدود ششصد و شش هجری قمری به نظر درست می‌رسد؛ چنان که بیت — ای که پنجاه رفت و در خوابی — می‌نمایاند» (رضازاده شفق، ۱۳۵۵، به نقل از حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۲۲۸). دکتر صفا نیز همین گونه معتقد است و می‌نویسد: «تاریخ ولادت شیخ در مآخذ ذکر نشده است ولی به قرینه سخن او در گلستان می‌توان آن را به تقریب در حدود سال ۶۰۶ هجری دانست» (صفا، ۱۳۷۲: جلد ۳، ۵۸۹/۱).

این محققان برای مشخص کردن سال ۶۰۶ یا قریب به آن به عنوان سال تولد سعدی، به بیتی از گلستان استناد کرده‌اند. آن‌ها بر این باورند که از بیت مذکور می‌توان سال تولد سعدی را به صورت

ذیل به دست آورد: سعدی در دیباجه گلستان سال تصنیف گلستان را، که ۶۵۶ است، ذکر نموده و در همان دیباجه هم ابیاتی مناسب حال خود سروده و از جمله گفته:

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی
 او در این بیت به پنجاه سالگی خودش اشاره کرده است. و لذا به دست آوردن سال تولد سعدی از روی همین اشاره ممکن است؛ چرا که وی در سال ۶۵۶ به پنجاه سالگی خودش اشاره کرده است. و اگر ما ۵۰ را از ۶۵۶ کم کنیم، ۶۰۶ به دست می آید که سال تولد سعدی است (نک: همان: ۵۸۹/۱-۵۹۰).

اما این بیت چیزی را که این محققان از آن استنباط کرده اند ثابت نمی کند. و استنتاج دکتر صفا — و دیگر محققان — از بیت مذکور را به دلایل ذیل نمی توان پذیرفت:

اولاً: با وجود این که دو عدد «۶۵۶» و «۵۰» هر دو صحیح و دقیق اند و اگر «۵۰» را از «۶۵۶» کم کنیم دقیقاً می شود «۶۰۶»، معلوم نیست که شادروان دکتر صفا چرا و بر چه مبنایی کلمات «به تقریب»، «قریب به آن» و «نزدیک بدان» را هم آورده و گفته: «می توان آن را به تقریب در حدود سال ۶۰۶ هجری دانست... نتیجه چنین می شود که در سال ۶۵۶ پنجاه سال یا قریب به آن از عمر سعدی گذشته بود و بدین تقدیر ولدش همچنان که گفته ایم در سال ۶۰۶ یا در زمانی نزدیک بدان بوده است» (صفا، ۱۳۷۲، جلد ۳: ۵۸۹/۱-۵۹۰). استاد عبدالعظیم قریب هم گفته: «ششصد یا ششصد و شش یا قریب به این حدود» (قریب، ۱۳۱۰، به نقل از حسن لی، ۱۳۸۰: ۶۲۰). می گویم: اگر سعدی در بیت مذکور سن خود را دقیقاً بیان کرده و استنتاج دکتر صفا و برداشت وی — و دیگر محققان — هم درست است، چرا وی کلمات «به تقریب»، «قریب به آن» و «نزدیک بدان» را که نیازی به آنها نبوده، به آن افزوده است؟ و اگر عدد «پنجاه» در بیت مذکور تقریبی است و معنی تقریبی دارد، اولاً ایشان از کجا دانستند که تقریبی است و معنی تقریبی دارد؟ ثانیاً سعدی در این بیت چرا سنش را به تقریب گفته نه به تحقیق، یعنی اگر مثلاً پنجاه و چند ساله بوده چرا گفته «پنجاه»؟ و اگر پنجاه ساله بوده چرا دکتر صفا گفته «پنجاه سال یا قریب به آن»؟

کلمات «به تقریب» و «قریب به این حدود» و مانند آن که دکتر صفا — و دیگر محققان — آورده اند دال بر این است که اینان از صحت استنتاج خود مطمئن نبوده و در آن تردید داشته اند.

ثانیاً: آن‌ها به عدد «پنجاه» مذکور در بیت استناد کرده و آن را عدد واقعی و اشاره به عمر سعدی دانسته‌اند، اما عدد «پنج» را که در همان بیت آمده رها کرده‌اند. در حالی که می‌بایست دلالت عدد پنج را هم روشن می‌کردند تا استنباط آن‌ها کامل شود.

ثالثاً: عدد «پنجاه» که در بیت آمده و به آن استناد کرده‌اند معنی واقعی ندارد و کنایه است. دو عدد «پنجاه» و «پنج» در آثار سعدی هر جا با هم و در تقابل با یکدیگر آمده باشند، همان طور که در شواهد نشان خواهیم داد، معنی کنایی دارند نه معنی واقعی. «پنجاه» کنایه از: «حداکثر»، «حداکثر زمان» و یا «حداکثر زمان از دست رفته» است. و «پنج» کنایه از: «حداقل»، «حداقل زمان» و یا «حداقل زمان باقی مانده» است. این دو عدد در مواضع مختلفی از آثار سعدی به این معنی آمده‌اند که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم. در همه موارد ذیل دو عدد «پنجاه» و «پنج» با هم و در تقابل با یکدیگر آمده‌اند:

۱) سعدی (۱۳۶۹: ۷۴۹) در *مواظ* در قصیده‌ای که خطاب آن عام است می‌گوید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی
 که گشتی و همچنان طفلی شیخ بودی و همچنان شابی
 جای گریه است بر مصیبت پیر تو چو کودک هنوز لعابی
 پیر بودی و ره ندانستی تو نه پیری که طفل کتابی

مخاطب این قصیده همه کسانی‌اند که سن بالایی دارند، کسانی که حداکثر عمرشان را سپری کرده‌اند و تنها حداقلی از عمرشان باقی مانده است. سعدی مطمئناً صرفاً افراد پنجاه‌ساله را مورد خطاب قرار نداده. حتی اگر سعدی این قصیده را خطاب به خودش هم سروده باشد، کلمات «شیخ» و «پیر» (سه بار) که در ابیات آمده، نشان می‌دهد مخاطب آن سنی بالاتر از پنجاه سال داشته و پنجاه‌ساله نبوده است.

۲) در موضع دیگری (همان: ۷۴۴) در قصیده‌ای در ستایش صاحب‌دیوان می‌گوید:

چو بید بن که تناور شود به پنجه سال به پنج روز به بالاش بردود یقظین
 در این بیت نیز دو عدد «پنجاه» و «پنج» با هم و در تقابل با یکدیگر آمده‌اند. او در این بیت درخت بید را با بوته کدو مقایسه می‌کند. می‌گوید: درخت بید زمان زیادی لازم دارد تا تناور شود، در حالی که بوته کدو در حداقل زمان بزرگ می‌شود. و قطعاً دو عدد «پنجاه» و «پنج» در این بیت معنی واقعی ندارند و کنایه‌اند.

۳) در جای دیگری در غزلیات (همان: ۵۴۳) می‌گوید:

بسی نماند که پنجاه ساله عاقل را به پنج روز به دیوانگی برآید نام
در این بیت نیز «پنجاه» و «پنج» معنی کنایی دارند و بر «زمان زیاد» و «حداقل زمان» دلالت دارند
و نمی‌توان معنی واقعی آن‌ها را اراده کرد.

۴) سعدی در بوستان بیتی مترادف بیت دیباچه گلستان آورده است (همان: ۳۷۸):

چو پنجاه سالت برون شد ز دست غنیمت شمر پنج روزی که هست
این بیت یا وصف حال اوست یا عام است. اگر بگوییم وصف حال اوست و در این بیت به
پنجاه‌سالگی خودش اشاره کرده است، آن وقت چون در گلستان نیز گفته: «ای که پنجاه رفت و در
خوابی» و آنجا نیز به پنجاه‌سالگی خودش اشاره کرده، صحیح نخواهد بود؛ زیرا نمی‌شود سعدی هم
در سال ۶۵۵ (سال نظم بوستان) و هم در سال ۶۵۶ (سال تصنیف گلستان) ۵۰ ساله بوده باشد. و اگر
بگوییم این بیت خطابش عام است، و این چنین هم هست، آن وقت «پنجاه» و «پنج» معنی کنایی
خواهند داشت نه معنی واقعی؛ چرا که خطاب او عام است و او تنها افراد پنجاه‌ساله را مورد خطاب
قرار نداده است. تازه در این بیت بوستان حتی «سال» را هم ذکر کرده، در حالی که در بیت دیباچه
گلستان «سال» را نیاورده است؛ یعنی وقتی «پنجاه» که در این بیت همراه سال آمده، معنی کنایی دارد و
عدد واقعی نیست، «پنجاه» آمده در بیت گلستان به طریق اولی معنی کنایی دارد نه معنی واقعی.
۵) او در بوستان قبل از بیت فوق (همان) گفته:

ز پنجه درم پنج اگر کم شود دلت ریش سرپنجه غم شود
در این بیت نیز «پنجاه» و «پنج» هر دو معنی کنایی دارند نه واقعی، و به معنی «کثیر» و «قلیل» اند.
یعنی از درم‌های زیادی که داری اگر تعداد اندکی کم شود، اندوهگین می‌شوی.
شواهدی که از مجموعه آثار سعدی در مورد «پنجاه» و «پنج» ارائه شد، ذهنیت و تصور او را از
این دو عدد - هر گاه با هم و در تقابل با یکدیگر بیابند - نشان می‌دهد. و دیدیم که سعدی این دو
عدد را - در این شرایط - در معنی کنایی به کار برده است نه در معنی واقعی. حال بر این اساس
«پنجاه» و «پنج» در بیت مذکور در دیباچه گلستان نیز معنی کنایی دارند نه واقعی. و کنایه از «حداکثر»
و «حداقل» زمان‌اند. و عدد «پنجاه» مذکور در بیت، بر پنجاه‌سالگی سعدی دلالت ندارد. به این ترتیب

معنی بیت گلستان چنین خواهد بود: ای کسی که حداکثر عمرت به غفلت سپری شده، بکوش این حداقل زمانی را که باقی مانده غنیمت شماری.

۲-۱-۲- استناد به ابیات و جملات دیگر

آن‌ها به بیت «ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این پنج روز دریایی» استناد کرده‌اند؛ اما ابیات و جملات دیگری را که آن‌ها هم در همان دیباجه و در وصف حال سعدی و مناسب حال او آمده، رها نموده‌اند و بدان‌ها استناد نکرده‌اند. اشارات موجود در این ابیات و جملات، دال بر این است که سعدی موقع نوشتن آن‌ها پنجاه‌ساله نبوده بلکه سن بالایی داشته است.

سعدی در دیباجه گلستان ابیات و مطالبی آورده و گفته که مناسب حال اوست. بررسی این ابیات نشان می‌دهد آنچه ذهن سعدی را - در این ابیات - به خود مشغول داشته، صرفاً نزدیکی مرگ و ذخیره توشه‌ای برای آخرت در فرصت باقی مانده است نه چیز دیگر. سعدی مرگ را نزدیک می‌بیند: «هر دم از عمر می‌رود نفسی / چون نگه می‌کنم نمانده بسی» (سعدی، ۱۳۶۹: ۳۱). او می‌داند که زندگی برای کسی وفا ندارد: «یار ناپایدار دوست مدار» (همان) و مرگ از راه می‌رسد: «نیک و بد چون همی بیاید مُرد» (همان). تصور می‌کند که بیشتر عمرش به غفلت سپری شده، به همین سبب می‌خواهد لحظات کم باقی مانده را غنیمت بشمارد: «ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این پنج روز دریایی» (همان) و برای آخرت توشه عبادت فراهم آورد: «برگ عیشی به گور خویش فرست» (همان) چون کسی که توشه عمل صالح نداشته باشد در مانده می‌شود: «خجل آن کس که رفت و کار نساخت / کوس رحلت زدند و بار نساخت» (همان) به همین جهت وقتی به این موضوع فکر می‌کند، تصمیم می‌گیرد که عزت گزیند و عمر کم باقی مانده را به غفلت سپری نکند. او در این ابیات نخواستگی به صورت صریح به سن خود اشاره کند، اگر می‌خواست آن را دقیق می‌گفت.

عبارات «چون نگه می‌کنم نمانده بسی»، «خجل آن کس که رفت و کار نساخت / کوس رحلت زدند و بار نساخت» و «عمر برف است و آفتاب تموز / اندکی ماند و خواجه غره هنوز» اصلاً متناسب با فرد پنجاه‌ساله نیست. این عبارات مناسب کسی است که سن بالایی دارد و حداکثر عمرش را (تا لحظه گفتن این ابیات) سپری کرده و احتمال می‌دهد که هر لحظه مرگ به سراغ او بیاید به همین جهت است که تصمیم می‌گیرد بقیه عمرش را اعتکاف کند.

۲-۱-۳- اعتکاف «بقیت عمر»

سعدی در دیباچه گلستان و در ادامه همان ابیات می‌گوید: «تا یکی از دوستان... از در درآمد. چندان که نشاط ملاعبت کرد... جوابش نگفتم و سر از زانوی تعبد بر نگرفتم... کسی از متعلقان منش بر حسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم کرده و نیت جزم که بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند» (سعدی، ۱۳۶۹: ۳۱-۳۲).

جمله‌ای که بدان استناد می‌شود، جمله «بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند» است. کسی که عزم کرده و نیت جزم نموده که از این به بعد همیشه و تا زمانی که زنده است معتکف شود و دیگر با کسی سخن نگوید، نمی‌تواند فردی پنجاه‌ساله باشد، بلکه کسی است که احساس می‌کند دیگر خیلی پیر شده و زمان چندانی از عمرش باقی نمانده (چون نگه می‌کنم نمانده بسی). چنین کسی سنش خیلی بالاتر از «پنجاه» است. اعتکاف مادام‌العمر، زمانی است که فرد سنی بالاتر از پنجاه سال داشته باشد. فرد پنجاه‌ساله چنین کاری نمی‌کند چون تا مرگ فاصله زیادی دارد؛ اگر سن بالا را علت مرگ بدانیم.

۲-۲- نصیحت سعدی به «سعد بن زنگی»

محققان معاصر به دلایلی، از جمله استناد به بیت «ای که پنجاه رفت و در خوابی...»، به این نتیجه رسیده‌اند که سعدی در اوایل قرن هفتم متولد شده؛ و لذا منکر این‌اند که او حضور پنجمین اتابک سلغری یعنی سعد بن زنگی (حکمرانی: ۵۹۹-۶۲۳ ه. و همنشینی با او را درک کرده باشد. تنها بر این باورند که در یک برهه زمانی هر دو در قید حیات بوده‌اند، سعد بن زنگی سال‌های آخر عمرش را سپری می‌کرده و سعدی در اوایل جوانی بوده است. علامه قزوینی می‌گوید: «شیخ در سنین اوایل عمر خود مقداری از سنین اواخر سعد زنگی را درک کرده» (قزوینی، ۱۳۱۶، به نقل از حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۳۹۸). عباس اقبال آشتیانی معتقد است که: «سعدی در عهد این اتابک هنوز خیلی جوان بوده است» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۶: ۳۸۵) و دکتر صفا می‌گوید: «در اواخر روزگار آن اتابک جوانی نزدیک به بیست‌سالگی بود» (صفا، ۱۳۷۵: جلد ۳: ۵۸۹/۱). دکتر صفا بر این باور است که در آثار سعدی ستایشی از سعد بن زنگی و اشاره‌ای که حاکی از ارتباط سعدی با او باشد وجود ندارد (نک: همان: ۵۹۰/۱).

اما با وجود این، سعدی در یکی از قصاید خود به همنشینی اش با سعد بن زنگی اشاره کرده و گفته که سعد بن زنگی را نصیحت کرده است.

سعدی قصیده‌ای «در مرثیه‌ی اتابک ابوبکر بن سعد» دارد که مشتمل بر ۳۰ بیت است. وی در این قصیده پس از ذکر درگذشت «ابوبکر بن سعد» برای پسر و جانشین او «سعد بن ابی‌بکر» دعا کرده و قصیده را این گونه شروع می‌کند (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۶۱):

به اتفاق دگر دل به کس نباید داد ز خستگی که در این نوبت اتفاق افتاد
چو ماه دولت بوبکر سعد آفل شد طلوع اختر سعدش هنوز جان می‌داد
امید امن و سلامت به گوش دل می‌گفت بقای سعد ابوبکر سعد زنگی باد

بعد به بیان ناپایداری مُلک و پادشاهی می‌پردازد و از جمله می‌گوید:

عروس مُلک نکوروی دختری است و لیک وفا نمی‌کند این سست‌مهر با داماد
نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس که هر کجا که سریری است می‌رود بر باد
وی سپس برای روان ابوبکر بن سعد دعا می‌کند و از اعمال نیک و توشه‌ای که برای آخرت اندوخت سخن می‌گوید:

روان پاک ابوبکر سعد زنگی را خدای پاک به فضل و کرم بیامرزاد
همه عمارت آرامگاه عقبی کرد که اعتماد بقا را نشاید این بنیاد
امید هست که روشن بود بر او شب‌گور که شمعدان مکارم ز پیش بفرستاد
سعدی دوباره به مرگ ابوبکر بن سعد اشاره نموده و برای سعد بن ابی‌بکر که جانشین او شده و حکومت را به دست گرفته دعا می‌کند.

اگر که باد خزان گلبنی شکفته بریخت بقای سرو روان باد و سایه شمشاد
قمر فرو شد و صبح دوم جهان بگرفت حیات او به سر آمد دوام عمر تو باد
در بیت اول «گلبن شکفته» استعاره از «ابوبکر بن سعد» است که خزان مرگ به سراغ او آمده، و «سرو روان» و «سایه شمشاد» استعاره از فرزند او «سعد بن ابی‌بکر» است که سعدی برای بقای او دعا می‌کند. در بیت دوم هم «قمر» استعاره از «ابوبکر بن سعد» است که ناپدید شده، و «صبح دوم» استعاره از فرزند او «سعد بن ابی‌بکر» است که ظاهر شده و به حکومت رسیده است. سعدی در بیت دوم

فوق، که استعاره «قمر» را برای «ابوبکر بن سعد» آورده در بیت دوم قصیده هم فارسی همین کلمه یعنی «ماه» را آورده است. همچنین مصرع دوم بیت فوق به انتقال مستقیم حکومت و پادشاهی از «ابوبکر بن سعد» به «سعد بن ابی بکر» اشاره دارد و فاصله‌ای بین آن دو نیست. می‌گوید: «حیات او به سرآمد»، و بلافاصله می‌گوید: «دوام عمر تو باد».

از این قصیده سه بیت آخر باقی مانده که ذیلاً ذکر می‌شود و این سه بیت همان است که سعدی در آن به «سعد بن زنگی» اشاره کرده و گفته که او را نصیحت کرده است. سعدی خطاب به «سعد بن ابی بکر» می‌گوید:

گشایشت بود از پند بنده گوش کنی که هر که کار نبست این سخن جهان نگشاد
همان نصیحت جدت که گفته‌ام بشنو: که من نمانم و گفت منت بماند یاد^۲
«دلی خراب مکن بی گنه اگر خواهی که سال‌ها بودت خاندان و ملک آباد»

در بیت اول از سه بیت فوق، سعدی «سعد بن ابی بکر» را به گوش دادن به پند خود و به کار بستن آن دعوت می‌کند. در مصرع اول بیت دوم به روشنی می‌گوید: نصیحتی را که می‌خواهم به تو بگویم گوش کن، من این نصیحت را به جد تو هم گفته‌ام. جد «سعد بن ابی بکر» هم «سعد بن زنگی» بوده که از سال ۵۹۹ تا ۶۲۳ حکومت می‌کرده است. سعدی خیلی روشن از این که همنشین «سعد بن زنگی» بوده و او را نصیحت کرده، سخن به میان آورده است. گفته سعدی در مصراع «همان نصیحت جدت که گفته‌ام بشنو» خطاب به «سعد بن ابی بکر»، هم روشن و بدون ابهام است و هم دلالت آن بر «سعد بن زنگی» واضح است؛ به همین جهت قابل توجه نیست. سعدی این مرثیه را قبل از همه برای «سعد بن ابی بکر» گفته، و سعد یا اطرافیان او آن را خوانده‌اند؛ کما این که این مرثیه به دست دیگران هم که در آن زمان می‌زیسته‌اند افتاده است. و همگان مصرع «همان نصیحت جدت که گفته‌ام بشنو» را خوانده و دانسته‌اند که سعدی با «سعد بن زنگی» همنشین بوده و او را نصیحت کرده است. و اگر سعدی با «سعد بن زنگی» همنشین نمی‌بود و او را نصیحت نکرده بود، چنین چیزی را به نوه او و دیگرانی که سعدی را می‌شناخته‌اند و از سن و سال وی آگاه بوده‌اند، نمی‌گفت.

با استناد به این مورد می‌توان گفت انتساب سعدی به «سعد بن زنگی» یک واقعیت است؛ اما انتساب او به «سعد بن ابی بکر» وجهی ندارد؛ چرا که وقتی سعدی داشته «سعد بن زنگی» را نصیحت می‌کرده، «سعد بن ابی بکر» احتمالاً هنوز متولد هم نشده بوده است؛ زیرا وی وقتی در سال ۶۵۸ از دنیا

رفت، جوان بوده و سعدی در مرثیه‌ای که برای وی سروده گفته: «پس از مرگ جوانان گل مماناد» (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۵۹).

۲-۳- دلالت آثار سعدی بر وجه تخلص «سعدی»

در آثار سعدی شواهد گوناگونی وجود دارد دال بر این که سعدی سال‌ها قبل از این که به شیراز بازگردد و ملازم درگاه «ابوبکر بن سعد» و «سعد بن ابی‌بکر» شود، «سعدی» بوده و مردم او را «سعدی» می‌دانسته و «سعدی» خطاب می‌کرده‌اند؛ و لذا این تصور که سعدی تخلص شعری خود را از نام «سعد بن ابی‌بکر» گرفته، مبنایی ندارد. به این شواهد اشاره می‌شود:

۲-۳-۱- شواهد گلستان

مواردی در گلستان وجود دارد که نشان می‌دهد سعدی سال‌ها قبل از این که گلستان را تصنیف کند، «سعدی» نام داشته و مردم او را «سعدی» خطاب می‌کرده‌اند. در دو شاهد ذیل که در گلستان آمده، می‌بینیم که مردم و اطرافیان، سعدی را «سعدی» خطاب می‌کنند و با این عنوان با او گفت‌وگو می‌کنند. نام «سعدی» را دیگران خطاب به او می‌گویند، نه خود سعدی خطاب به خودش. و این یعنی این که مردمان گوناگون سعدی را سال‌ها قبل از بازگشت به شیراز و وقتی که در نقاط دیگر به سر می‌برده، «سعدی» می‌دانسته‌اند و به «سعدی» می‌شناخته‌اند. در مورد اول تاجری که سعدی را در جزیره کیش به حجره خویش دعوت کرده، مرتب او را «سعدی» خطاب می‌کند: «بازرگانی را شنیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که... گاه گفتم: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتم: نه، که دریای مغرب مشوش است. سعدیا، سفری دیگرم در پیش است. اگر آن... انصاف از این ماخولیا چندان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: ای سعدی، تو هم سخنی بگوی از آن‌ها که دیده‌ای و شنیده...» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۰۹). در مورد دوم کس دیگری، سعدی را «سعدی» خطاب می‌کند: «بلهی دیدم سمین. خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر و قصبی مصری بر سر. کسی گفت: سعدی، چگونه همی بینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم؟» (همان: ۱۱۲).^۳

۲-۳-۲- شاهد بوستان

یکی از حکایات بوستان در باب چهارم (سعدی، ۱۳۶۹: ۳۰۱) با بیت زیر آغاز می‌شود:

فقیهی کهن‌جامه تنگدست به ایوان قاضی به صف برنشست
 حکایت بدین گونه است که فقها در مجلس قاضی برای مباحثات علمی جمع شده‌اند. فقیه جوانی هم وارد مجلس می‌شود؛ ولی چون پوشش گرانمایه و تازه بر تن ندارد، معرف او را در پایین مجلس می‌نشانند. وقتی فقها شروع به مباحثه می‌کنند، این فقیه جوان نیز در مباحثات شرکت می‌کند. او با نشان دادن توانایی و استعداد خود و آوردن دلایل قوی، همگان را مغلوب می‌کند. بعد از مجلس خارج می‌شود و ناپدید می‌گردد. دنبالش می‌روند تا او را پیدا کنند، ولی او را نمی‌یابند. بنا به حکایت، این فقیه جوان خود سعدی بوده است، - و کلمه «جوان» در بیت آمده است. وقتی دنبالش می‌روند و می‌پرسند که چه کسی جوانی بدین شکل و صورت را دیده است، یکی جواب می‌دهد و می‌گوید: با این علائم و نشانه‌هایی که شما می‌گویید، ما فقط سعدی را در این شهر می‌شناسیم. و سعدی در بیت بعد این گفته را تأیید می‌کند (همان: ۳۰۳):

و ز آنجا جوان رویِ همت بتافت برون رفت و بازش نشان کس نیافت
 غریو از بزرگان مجلس بخاست که گویی چنین شوخ چشم از کجاست
 نقیب از پیش رفت و هر سو دوید که مردی بدین نعت و صورت که دید
 یکی گفت از این نوع شیرین نفس در این شهر سعدی شناسیم و بس
 بر آن صد هزار آفرین کاین بگفت حق تلخ بین تا چه شیرین بگفت

استناد به این حکایت بوستان بدین گونه است که سعدی وقتی «فقیه جوانی» بوده و تحصیل می‌کرده، «سعدی» بوده و دیگران در جوانی‌اش او را به نام «سعدی» می‌شناخته‌اند. و آن وقت نشانی از «سعد بن ابی بکر» نبوده که سعدی را به او منسوب کنند.

۲-۳-۲- شاهد غزلیات

سعدی در یکی از غزلیات (سعدی، ۱۳۶۹: ۵۵۶) می‌گوید:

سعدی دگر بار از وطن عزم سفر کردی چرا از دست آن ترک خطا یرغو به قآن می‌برم
 این بیت هم ثابت می‌کند که سعدی سال‌ها قبل از تألیف بوستان (۶۵۵) تخلص «سعدی» داشته است. او در این بیت می‌گوید: من از دست آن ترک زیباروی ختایی یرغوی (= شکایت) خود را به قآن می‌برم تا او حق مرا از آن زیبارو بگیرد. «قآن»ی که سعدی قصد دارد شکایت خود را نزد او

ببرد، موقع سرودن این بیت قطعاً باید زنده باشد تا بتواند به شکایت سعدی گوش کند و حق وی را بگیرد؛ زیرا کسی به مرده شکایت نمی‌برد. در غیر این صورت، سخن سعدی باطل و نامربوط خواهد بود. این «قآن» که نام اصلی او «اوگتای قآن» است و «قآن» به طور مطلق بر او اطلاق می‌شود،^۴ سومین پسر چنگیز است که در سال ۶۲۶ به جانشینی چنگیز انتخاب شد و از سال ۶۲۶ تا ۶۳۹ هـ. حکمرانی کرد و در آخرین سال حکمرانی هم از دنیا رفت (نک: اقبال، ۱۳۸۶: ۱۳۵ و ۱۴۸). ما نمی‌دانیم که سعدی این بیت و غزل آن را در چه سالی سروده است؛ لذا برای قطعیت نتیجه، آخرین سال حکومت و زندگی قآن را در نظر می‌گیریم. این بیت و غزل آن در سال ۶۳۹ یا قبل از آن سروده شده است. نتیجه این خواهد بود که سعدی حداقل ۱۶ سال قبل از سرودن بوستان و ۱۵ سال قبل از بازگشت به شیراز (اگر بازگشت او به شیراز را سال ۶۵۴ بدانیم) تخلص «سعدی» داشته است. و این ادعا که سعدی بعد از بازگشت به شیراز در سال ۶۵۴ تخلص «سعدی» را برای خود انتخاب نموده باشد، باطل و مردود است. سعد این ابی‌بکر هم در آن زمان (۶۳۹) سن چندانی نداشته است. ولی معلوم نیست بیت مذکور چه زمانی سروده شده است. این بیت ممکن است در هر کدام از سال‌های ۶۲۶ تا ۶۳۹ سروده شده باشد.

۲-۳-۴- شواهد قصاید فارسی

سعدی دو قصیده دارد که یکی را در اشتیاق بازگشت به شیراز سروده و دیگری را همزمان با بازگشت خود به شیراز. او موقع سرودن این قصاید هنوز به جمع ملازمان «سعد بن ابی‌بکر» نپیوسته بوده و تازه داشته از سفر چندین‌ساله‌اش برمی‌گشته است. بیت: «سال‌ها رفت مگر عقل و سکون آموزد ...» دال بر این سفر چندین‌ساله است.

قصیده اول «در وصف شیراز» است. وی زمانی این قصیده را سروده که هنوز به شیراز برنگشته بوده اما تخلص وی همان «سعدی» بوده است (همان: ۷۲۶):

خوشا سپیده دمی باشد آن که بینم باز	رسیده بر سرِ الله اکبر شیراز
بدیده بار دگر آن بهشت روی زمین	که بار ایمنی آرد نه جور قحط و نیاز
که سعدی از حق شیراز روز و شب می‌گفت	که شهرها همه بازند و شهر ما شه‌باز

قصیده دیگر، قصیده‌ای است که سعدی آن را به مناسبت بازگشت خود به شیراز — پس از سال‌ها دوری از آن — سروده است. بیت اول قصیده چنین است (همان: ۷۱۴):

سعدی اینک به قدم رفت و به سر بازآمد مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد
سعدی در اولین مصرع این قصیده می‌گوید: «سعدی اینک به قدم رفت و به سر بازآمد». ترتیب اصلی کلمات که به ضرورت شعری جابه‌جا شده، این گونه است: سعدی که به قدم رفت اینک به سر بازآمد. این مصرع با کلمات: «سعدی»، «رفت» و «بازآمد» دال بر این است که سعدی قبل از سفر طولانی خود و رفتن از شیراز، «سعدی» بوده و هنگام بازگشت به شیراز بعد از سال‌ها سفر هم «سعدی» بوده است. به عبارت دیگر او «سعدی» رفته و «سعدی» بازآمده است.

سعدی قصیده دیگری دارد که «در ستایش ابوبکر بن سعد» است و در آن خروج و سفر خود از شیراز در اوضاع ناآرام ناشی از جنگ، و بازگشت به آن بعد از مصالحه «ابوبکر بن سعد» با مغول را ذکر کرده است. وی اوضاع کشور را قبل از رفتنش که چگونه بود با بعد از آمدنش که چگونه شده مقایسه کرده است. او در توصیف اوضاع قبل از رفتن از شیراز می‌گوید (همان: ۷۵۵):

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی شدم در سفر روزگاری درنگی
جهان زیر پی چون سکندر بریدم چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی
برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم جهان در هم افتاده چون موی زنگی
و بعد از بازگشت به شیراز آن را این گونه وصف می‌کند:
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم ز گرگان به در رفته آن تیز چنگی
بنام ایزد آباد و پر ناز و نعمت پلنگان رها کرده خوی پلنگی
درون، مردمی چون ملک نیک محضر برون، لشکری چون هژبران جنگی
وقتی اوضاع را این گونه می‌بیند، علت آن را می‌پرسد و به او می‌گویند که این آسودگی و امنیت و آرامش در این خطه با حسن تدبیر و سیاست «ابوبکر بن سعد» پدید آمده است:

پرسیدم این کشور آسوده کی شد؟ کسی گفت سعدی چه شوریده رنگی
چنان بود در عهد اول که دیدی جهانی پر آشوب و تشویش و تنگی
چنین شد در ایام سلطان عادل اتابک ابوبکر بن سعد زنگی

استشهاد به این قصیده برای موضوعی که داریم به آن می‌پردازیم در مصرع «کسی گفت سعدی چه شوریده رنگی» است. وقتی سعدی بعد از سال‌ها به شیراز برگشته و این جواب را به او می‌دهند و او را «سعدی» خطاب می‌کنند، او تازه از راه رسیده بوده و هنوز از زمره خواص و نزدیکان «سعد بن ابی‌بکر» نشده بود و هنوز بوستان و گلستان را ننوشته بود. و این که او را «سعدی» خطاب می‌کنند، کاملاً معلوم است که او قبل از رفتن از شیراز هم «سعدی» بوده است.

۳- نتیجه‌گیری

بر مبنای نوشتار حاضر، که در آن سعدی به «سعد بن زنگی» منسوب گردیده، می‌توان گفت تاریخ تولد سعدی اوایل قرن هفتم و سال‌های بین ۶۰۰ تا ۶۰۶ نبوده، وی زودتر و حدوداً در سه دهه آخر قرن ششم متولد شده است. مشخص کردن تاریخ روشن‌تر و دقیق‌تر تولد سعدی، اگر بتوان مدارک و شواهدی برای آن به دست آورد، مستلزم تحقیقی جداگانه است. این که سعدی نه در اوایل قرن هفتم بلکه قبل از آن متولد شده، سبب می‌شود تصور ما از سعدی دگرگون شود؛ چرا که معاصران به علت مبهم بودن زمان تولد سعدی، خود را ناچار کرده‌اند که گفته‌ها و اشارات او را، که با تشخیص و رأی آنان همخوانی نداشته، توجیه کنند؛ و حتی وی را به جعل حکایت و سرگذشت متهم سازند. انتساب سعدی به «سعد بن زنگی» با اشارات و گفته‌ها و حکایات سعدی همخوانی دارد و دیگر نمی‌توان برخی از حکایات او را توجیه کرد یا ساختگی دانست. و این، زمان تولد سعدی را هم روشن‌تر کرده و در مجموع معلوماتی واقعی و شفاف‌تر از او به دست می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱. برخی از محققان که تولد سعدی را در اوایل قرن هفتم می‌دانند برای اثبات رأی خود این گونه استدلال می‌کنند که چون برخی از معاصران سعدی نام و اشعار او را در آثار خود نیاورده‌اند، سعدی تا قبل از سال‌های ۶۵۴ شهرت چندانی نداشته است. عباس اقبال می‌گوید: «نبودن ذکری از سعدی در المعجم شمس قیس و جهانگشای جوینی و معیار الشعراء خواجه نصیرالدین طوسی دلیلی است بر این که سعدی حتی در اوایل عهد اتابکی ابوبکر بن سعد نیز لابد به علت جوانی نه به علت دیگر، هیچ گونه شهرتی نداشته تا چه رسد به عهد سعد بن زنگی... ظاهراً پیش از نظم بوستان و انشای گلستان یعنی قبل از سال‌های ۶۵۵ و ۶۵۶ هیچ گونه آوازه‌ای که او را بر گویندگان دیگر هم‌عصرش

مقام امتیاز و تفوق ذکر دهد پیدا نکرده بوده» (اقبال، ۱۳۱۶، به نقل از حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). یان ریپکا نیز این گونه معتقد است (نک: ریپکا و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۵۲؛ نیز: بویل، ۱۳۸۵، ج ۵: ۵۶۲) اما این سخن اقبال یک استدلال منطقی نیست و نمی‌شود آن را پذیرفت؛ زیرا او به «معدوم» استناد کرده نه به «موجود». این که ذکری از سعدی و اشعار او در سه کتاب فوق نیامده، چیزی را ثابت نمی‌کند؛ چرا که استناد صرفاً بر اساس شواهد و نکات و سخنان و اشعار «موجود» است. اگر در جایی اشاره‌ای یا شاهده‌ی یافته شد، می‌شود بر اساس آن چیزی را بیان کرد یا ثابت نمود؛ اما بر اساس این که شعر سعدی در سه کتاب فوق نیامده نمی‌توان نتیجه گرفت که سعدی و شعر وی در آن زمان مشهور نبوده و وی در آن زمان نوجوانی بیش نبوده است. شادروان اقبال برعکس عمل کرده؛ یعنی «موجود» را کنار گذاشته و آن را توجیه کرده و به «معدوم» استناد نموده و بر مبنای آن قضاوت کرده است. وی برخی از حکایات گلستان و بوستان را که بر طول عمر سعدی دلالت دارد — بدون هیچ دلیلی — «اشتباهات تاریخی» و «سهوالقلم شیخ» می‌داند و می‌گوید: «برخی از اشتباهات تاریخی موجود در گلستان و بوستان، اصلی است یعنی سهوالقلم خود شیخ سعدی است (مانند داستان صلح خوارزمشاه با ختا و مشهور بودن شعر سعدی در آن تاریخ)» (همان) این در حالی است که سعدی به روشنی می‌گوید که این حکایات و سرگذشت‌ها به صورت واقعی برایش پیش آمده است. شادروان اقبال آشتیانی سخن و سرگذشت سعدی را که واقعی و «موجود» است نمی‌پذیرد و توجیه می‌کند و در عین حال استناد به این را که ذکر و شعر سعدی در المعجم و تاریخ جهانگشا و معیار الاشعار نیامده است، یعنی استناد به یک امر «معدوم» را می‌پذیرد و بر اساس آن قضاوت می‌کند و حکم صادر می‌نماید. در حالی که — مادام که هیچ دلیلی نداشته باشیم — عقل و منطق اقتضا می‌کند که سخن «موجود» سعدی را بپذیریم و سخن «معدوم» دیگران را توجیه کنیم. این که ذکری از سعدی و شعر او در سه کتاب فوق نیامده می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. این دلایل را باید در همین کتاب‌ها و نویسندگان و مقاصد و تشخیص و انتخاب و نحوه تألیف کتاب‌های آن‌ها جستجو کرد؛ نه این که سخن سعدی را توجیه کنیم و بر این اساس عمر سعدی را حدس بزنیم.

۲. سعدی تصور می‌کرده که چون سن بالایی دارد از دنیا می‌رود و این جوان (سعد بن ابی بکر) زنده می‌ماند؛ اما تقدیر بر خلاف این بود. سعد بن ابی بکر فقط ۱۲ روز دیگر زیست و در ۱۷

جمادی‌الاولی سال ۶۵۸ درگذشت و سعدی در مرگ او مرثیه گفت. ولی خود سعدی — اگر سال ۶۹۴ را سال فوت او به حساب بیاوریم — ۳۶ سال دیگر هم زیست.

۳. در گلستان مورد دیگر نیز وجود دارد که نشان می‌دهد سعدی سال‌ها قبل از بازگشت به شیراز تخلص «سعدی» داشته است. وی در همان دیباچه گلستان اشاره‌ای دارد به این که او سال‌ها داشته شعر می‌گفته اما اکنون از این کار تأسف می‌خورد. او (سعدی، ۱۳۶۹: ۳۱) می‌گوید: «یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم، و بر عمر تلف‌کرده تأسف می‌خوردم» و بعد از سرودن ابیاتی می‌گوید: «بعد از تأمل این معنی، مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشینم، و دامن صحبت فراهم چینم، و دفتر از گفت‌های پریشان بشویم، و من بعد پریشان نگویم» (همان). جملات اخیر نشان می‌دهد علت این که سعدی بر عمر تلف‌کرده تأسف خورده همین «گفت‌های پریشان» بوده که خواسته از این به بعد نه تنها پریشان نگوید بلکه آنچه را هم گفته از دفتر بشوید، و برای جبران گذشته از همنشینی با دیگران پرهیزد و بقیه عمرش را هم اعتکاف کند و چیزی نگوید. جمله «دفتر از گفت‌های پریشان بشویم، و من بعد پریشان نگویم» اشاره به اشعار و غزلیات عاشقانه است که وی یک عمر داشته آن‌ها را می‌گفته است. و نمی‌تواند چیز دیگری باشد؛ زیرا کسی بر اشعاری که در حکمت و اخلاق و موعظه سروده باشد تأسف نمی‌خورد. کلمه «دفتر» که در جمله آمده دال بر همین غزلیات عاشقانه است. سعدی کلمه «دفتر» را در مواضعی به همین معنی به کار برده است، از جمله می‌گوید:

هر که به گوش قبول دفتر سعدی شنید دفتر وعظش به گوش همچو دف تر شود

(همان: ۵۰۹)

این نشان می‌دهد که سعدی سال‌ها بوده که غزلیات عاشقانه می‌سروده است. و او در همه غزلیاتش که امروز در دست ماست «سعدی» تخلص کرده است. او از این اشعار عاشقانه — و به قول خودش در جمله گلستان «گفت‌های پریشان» — زیاد سروده و در نهایت خواسته دیگر از این گونه اشعار نسراید. سرودن اشعار عاشقانه به مقدار زیاد، تا حدی که بخواهد از این کار دست بکشد، کار صرفاً چند سال نبوده است. او باید سال‌های زیادی از این گونه اشعار سروده باشد، سال‌ها قبل از این که به شیراز برگردد و ملازم درگاه «ابوبکر بن سعد» و «سعد بن ابی‌بکر» شود. و اگر بگوییم که سعدی منسوب به «سعد بن ابی‌بکر» است و تخلص شعری خود را از نام او گرفته است با این مورد نیز

همخوانی ندارد؛ زیرا آن زمانی که سعدی غزلیات عاشقانه می سروده و «سعدی» تخلص می کرده، معلوم نیست که «سعد بن ابی بکر» اصلاً متولد شده بوده باشد.

۴. جوینی در تاریخ جهانگشا از پسر چنگیز خان که «اوکتای» نام دارد و جانشین چنگیز می شود فقط با عنوان «قآن» نام می برد و این عنوان را اختصاصاً برای او می آورد، از جمله: «ذکر جلوس پادشاه جهان قآن بر مسند خانی و دست جهانبانی» (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۱) «قآن را پیش از حلول به محل پادشاهی نام اوکتای بود» (همان: ۱۴۲). او در صفحات و مجله‌های دیگر نیز هرگاه «قآن» می گوید منظور او «اوکتای قآن» است. در منابع دیگر نیز از جمله اعلام فرهنگ معین — ذیل «قآن» — به این مسئله اشاره شده است.

کتابنامه

- آرین پور، یحیی. (۱۳۷۹). *از نیما تا روزگار ما*. تهران: زوآر.
- ابن الفوطی، ابوالفضل عبدالرزاق. (۱۴۱۶ ه. ق.). *مجمع الآداب فی معجم اللقب*. تحقیق: محمد الکاظم. جلد ۶. چاپ اول. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۶). *تاریخ مغول و اوایل آیام تیموری*. تهران: نامک.
- بویل، جی. آ. (۱۳۸۵). *تاریخ ایران کیمبریج* «از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان». جلد پنجم. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۹). *سیک شناسی*. تهران: امیرکبیر.
- پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس و همکاران. (۱۳۸۰). *تاریخ ایران*. تهران: نامک.
- جوینی، محمد. (۱۳۸۲). *تاریخ جهانگشای جوینی*. تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۰). *فرهنگ سعدی پژوهی*. شیراز: بنیاد فارس شناسی.
- خزائلی، محمد. (۱۳۶۶). *شرح گلستان*. تهران: جاویدان.
- ریپکا، یان و دیگران. (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه عیسی شهابی. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). *با کاروان حله*. تهران: علمی.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۸). *گلستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- _____ . (۱۳۶۹). *بوستان سعدی*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- _____ . (۱۳۶۹). *کلیات سعدی*. به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر.

- _____ . (۱۳۸۱). بوستان سعدی. شرح و گزارش از دکتر رضا انزابی نژاد و دکتر سعید قره‌بگلو. تهران: جامی
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی. (۱۳۷۶). مجمع‌الانساب. تصحیح میر هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی. چاپ دوم. تهران: فرهنگ نشر نو - معین.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران. تلخیص از دکتر محمد ترابی. تهران: فردوس.
- قریب، عبدالعظیم. (۱۳۸۴). بوستان سعدی. شرح ابیات از دکتر یحیی قریب. تهران: روزبهان.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۸۱). تاریخ گزیده. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. تهران: امیرکبیر.
- هورن، پل. (۱۳۸۱). تاریخ مختصر ایران از آغاز اسلام تا آغاز پهلوی. ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران: علمی و فرهنگی.

